

سرمایه داری و محیط زیست



گرایش
بلشویک
لنینیست‌های ایران
Leninist.org



از سری جزوات بلشویک-لنینیست‌ها

صفحه	فهرست
۳	سرمایه داری: مرگ از تشنگی
۵	غذا و انقلاب سوسیالیستی
۹	تغییرات جوّی و نظام سرمایه داری
۱۳	بحران جوّی و امپریالیسم
۱۷	آیا حیوانات هم حقوق دارند؟
۲۲	سرمایه داری، سوسیالیسم و محیط زیست

سرمایه داری: مرگ از تشنگی

برگردان: آرام نوبخت

طبق گزارش جدید منتشر شده در مجله «پیشرفت های علم» (Science Advances)، جهان با بحران فزاینده آب رو به رو است، به طوری که میلیاردها نفر در حال تجربه کردن کمیابی حاد آب هستند.

گزارش مذکور به قلم «آرین هوکسترا» و «مسفین مِکونین» از دانشگاه «توئنته» در هلند، بر اساس نقشه برداری دقیق از عرضه و مصرف ماهانه آب تدوین شده است.

یافته های این پژوهش، هشداردهنده هستند. در شرایطی که آهنگ مصرف آب دو برابر آهنگ تکمیل دوباره عرضه آن است، کمیابی حاد آب، ۴ میلیارد نفر را دست کم یک ماه در سال در معرض خود قرار می دهد. پانصد میلیون نفر نیز در نواحی ای زندگی می کنند که کمیابی آب یک پدیده همیشگی در طول سال است.

آن دسته نواحی که بیشترین آسیب را دیده اند، کشورهای متراکم و پرجمعیتی نظیر چین و هند و همین طور کشورهای با اقلیم خشک تر در خاورمیانه، امریکای مرکزی و افریقا هستند. در برخی نواحی مانند یمن، منابع آبی هم اکنون به طور خطرناکی به انتها رسیده اند. شمار افرادی که برای یافتن آب کافی جهت رفع نیازهای اولیه خود در تقلا هستند، به سرعت رو به رشد است.

استرالیا یک نمونه برجسته است. سیستم های رودخانه ای مهم مانند «ماری-دارلینگ»، وضعیت بغرنجی دارند که احتمالاً با خشکی و گرمای بیش تر، وخیم تر نیز می شوند.

بخش اعظم آب جهان از سوی صنایع سرمایه داری و نه خانوارها مصرف می شود. به گزارش «اداره آمار استرالیا» (ABS)، در سال مالی ۲۰۱۳-۲۰۱۴، کل مصرف آب در استرالیا ۱۸ هزار و ۶۴۴ گیگالیترا بود. از این مقدار، ۱۶ هزار و ۷۷۲ گیگالیترا به مصرف صنایع و تنها یک هزار و ۸۷۲ گیگالیترا به مصرف خانوارها رسید.

کشاورزی بزرگترین مصرف کننده آب است. طبق داده های ABS، «مصرف آب در کشاورزی، ۶۲ درصد کل مصرف آب استرالیا را شکل می دهد، که بخش عمده آن در آبیاری صرف می شود». بزرگترین مصرف

کننده واحد آب، صنعت پنبه بوده است که ۱۷ درصد مصرف آب آن سال را به خود اختصاص می داده است، در حالی که میزان مصرف خانوارها تنها ۱۰ درصد بوده است.

به گفته گروه تجاری صنعتی «Australia Cotton» در استرالیا، بیش از ۱۲۰۰ مزرعه پنبه در استرالیا وجود دارند. این مزارع تقریباً ۳ درصد کل محصول پنبه جهان را تولید می کنند. بخش اعظم این محصول پنبه صادر می شود.

این حرفه از آن جا که شمار نسبتاً اندکی در آن درگیر هستند، بسیار سودآور است و سالانه بیش از ۲ میلیارد دلار درآمد دارد. به علاوه این بخش از سوبسیدهای کلان بهره می برد. در سال ۲۰۱۳-۲۰۱۴، خانوارهای استرالیا به طور متوسط ۳ دلار و هشت سنت به ازای هر هزار لیتر آب پرداخت کردند. در حالی که رقم پرداختی مصرف کنندگان بخش کشاورزی برای همین میزان، تنها هشت سنت بود.

این مسأله همان قدر به اقتصاد ربط دارد که به محیط زیست. در مواجهه با یک بحران به ما می گویند که همه باید مشترکاً آستین بالا بزنیم و «سهم خود را ایفا کنیم». منتها اگر ما واقعاً درباره حل این معضل جدی هستیم، باید بسیار فراتر از «راه حل»های مصرف کننده-محور مثل دوش گرفتن کوتاه تر و غیره برویم.

هر چه قدر هم که در مصرف آب امساک و صرفه جویی به خرج دهیم، تقریباً هیچ دستاوری در کار نخواهد بود، چون مصرف کنندگان صنعتی و کشاورزی هستند که هم چنان مقادیر عظیمی آب را برای تقریباً هیچ و پوچ دریافت می کنند.

مشکل نه مصرف، بلکه نظامی است که سود را مقدم بر محیط زیست قرار می دهد.

<https://redflag.org.au/node/5168>

غذا و انقلاب سوسیالیستی



جان پترسن / برگردان: نسیم صداقت

رابطه ناکارآمد آمریکایی ها با مواد غذایی مرتباً در رسانه ها و دانشگاه ها مورد تأسف و یا تمسخر قرار می گیرد. چیزی که هیچ وقت توضیح داده نمی شود، علت ریشه ای این اختلال است. مارکسیسم توضیح می دهد که شرایط زیست، آگاهی را تعیین می کند. محیط زیست فیزیکی و اجتماعی شما، با محدود کردن گزینه هایی که در مقابل تان موجود است، به شدت بر انتخاب های شما تأثیر می گذارد.

برای اکثر آمریکایی ها، تصمیم گیری در مورد مواد غذایی، بر اساس بودجه، زمان، قابلیت دسترسی، بازاریابی و هنجارهای اجتماعی دوستان و جامعه شان صورت می گیرد. این هنجارهای اجتماعی و فرهنگی همان قدر مقید به شرایط مادی و امکانات هستند که انتخاب های شخصی. اگر غذای ارزان و مناسب، غذایی که به طوری علمی مهندسی شده تا به درخواست هوس بیولوژیکی ما برای چربی، نمک و کربوهیدرات جواب بدهد، کل آن چیزی است که بیشتر مردم به آن دسترسی دارند، درباره اش اطلاع دارند، استطاعت مالی اش را دارند، حدس بزنید چه چیز را «انتخاب» خواهند کرد؟ اما اختلال بسیار فراتر از آن می رود.

ایالات متحده آمریکا ثروتمندترین کشور در این سیاره است، ولی هنوز ۴۹ میلیون آمریکایی از جمله ۱۵,۹ میلیون کودک امنیت غذایی ندارند. وزارت کشاورزی ایالات متحده، ناامنی غذایی را به عنوان «قابلیت دسترسی محدود و یا نامشخص به غذاهای مغذی و سالم و یا توانایی محدود و یا نامشخص برای کسب مواد غذایی از راه های قابل قبول اجتماعی» تعریف می کند. ۴,۸ میلیون نفر از سالمندان «فاقد امنیت غذایی» در امریکا باید بین دارو، گرمایش خانه و غذا یکی را انتخاب کنند و خیلی ها برای این که درآمدها کفاف زندگی شان را بدهد، ناچار به خوردن غذای گریه می شوند. مجلات آشپزی، کتاب ها، برنامه های تلویزیونی، و تبلیغات «غذاهای اشتهاآور» (فود پورن) در اینستاگرام محبوب تر از همیشه هستند، و در عین حال، با توجه به کمبود وقت، پول، مهارت پخت و پز و دانش، ۵۰ میلیون آمریکایی تکیه به مواد غذایی ناسالم و سریع برای دریافت بخش عمده ای از کالری مورد نیازشان می کنند، که همین امر منجر به بالا رفتن سطح اپیدمی چاقی، بیماری های قلبی، دیابت نوع ۲، آرتروز، مشکلات تنفسی، آسیب کبدی، سکته مغزی و موارد بیشتر دیگر می شود.

استفاده بی رویه از مواد شیمیایی و آفت کش ها، مواد غذایی عرضه شده و محیط زیست را مسموم می کند. ۸۰ درصد آنتی بیوتیک ها در ایالات متحده در مزارع استفاده می شود، که این کار منجر به خطر بالا رفتن مقاومت میکروب ها در مقابل آنتی بیوتیک ها شده است. با وجود همه این ها، بازده تولید غذاهای «معمولی» در بازار فقط ۲۰ تا ۲۵ درصد بیشتر از غذاهای «ارگانیک» بدون استفاده از مواد شیمیایی و یا بدون آنتی بیوتیک هست. سرمایه داران در کسب و کار تولید کالاهایی هستند که در بازار فروخته بشود نه غذا. مهم نیست که چه نوع مواد غذایی در حال تولید است، هدف تولید حداکثر سود است. مقدار تولید مواد غذایی نیست که زنجیره مزرعه تا میز غذا را از شکل طبیعی اش می اندازد، بلکه این دستیابی به سود است که این کار را می کند.

مسئله تنها این نیست که چه مقدار می شود تولید کرد، بلکه چگونگی استفاده مؤثر از مواد غذایی تولید شده است. حدود ۴۰ درصد از مواد غذایی در ایالات متحده در انبارها، رستوران ها، فروشگاه های مواد غذایی، و یخچال ها و فریزرهای خانگی به هدر می رود، فاسد می شود و یا به سطل آشغال ریخته می شود. و به جای توسعه منابع انرژی بی نهایت تجدید پذیر مانند باد، انرژی خورشیدی و پلاسما، ۴۰٪ از ذرتی که در امریکا رشد می کند برای سوخت اتانول استفاده می شود- آن هم با سوبسیدهای هنگفتی که دولت با صرف میلیاردها

دلار از بودجه عمومی، به کمپانی های بزرگ کشاورزی که با دولت تباری می کنند می پردازد تا به سودهای افسانه ای دست یابند.

بشریت در حال حاضر غذای کافی برای تغذیه ۱۰ میلیارد نفر را تولید می کند، و در عین حال، سازمان خواربار و کشاورزی سازمان ملل متحد تخمین می زند که حدود ۸۷۰ میلیون از ۷,۱ میلیارد نفر در جهان از سوء تغذیه مزمن رنج می برند. ۱۰۰ میلیون کودک در کشورهای فقیر دچار سوء تغذیه هستند. از هر چهار نفر یکی از رشد باز می ماند و ۳,۱ میلیون در هر سال به دلیل تغذیه نامناسب می میرند. فقط ۳,۲ میلیارد دلار هزینه برای تغذیه ۶۶ میلیون کودک در جهان در حال توسعه لازم است تا آنان گرسنه به مدرسه نروند، یعنی فقط یک بیست و چهارم ارزش خالص ثروت «نیکوکار بزرگ» و ثروتمندترین فرد جهان، «بیل گیتس». این بربریت وحشتناک در جهانی چنین ثروتمند نشان دهنده هلوکاست خاموش میلیون ها مردمی است که هر ساله به خاطر منطبق بیمار سرمایه داری جانشان را از دست می دهند.

بیش از ۷,۵۰۰ سال پیش، انقلاب کشاورزی نوسنگی، نقطه عطف سرنوشت سازی را در تاریخ بشر نمایش داد. برای اولین بار، مواد غذایی به اندازه کافی می توانست تولید شود تا جمعیت عظیم جوامع یکجانشین را حمایت و دیگران را آزاد بکند تا بتوانند در رشته های مختلف متخصص بشوند، که در نهایت منجر به ظهور طبقات و دولت شد. با وجود این پیشرفت های عظیم تاریخی در سازمان اجتماعی و بهره وری، کشاورزی هزاران سال طعمه هوس هوا، آفات و امراض بودند. در گذشته ای نه چندان دور، انسانها تا سر حد مرگ گرسنگی می کشیدند، به خاطر این که به سادگی نمی توانستند غذای کافی تولید کنند یا محصولات از بین می رفتند. امروزه در واقع کشاورزان پول می گیرند تا غذا را از بین ببرند و یا اصلاً چیزی کشت نکنند. میلیون ها تن مواد غذایی در انبارها به صورت مصنوعی احتکار می شود تا قیمت ها را به طور مصنوعی بالا ببرند. بنابراین گرسنگی امروز نتیجه شرایط ساختاری و سیاسی است، نه ناتوانی در تولید کافی مواد غذایی.

در زمانه ای که پیشرفت فناوری می تواند به بخش کوچکی از جمعیت فعال جهان اجازه دهد تا به صورت پایدار تغذیه کل سیاره را چندین بار بیش تر تأمین کنند، ۱,۵ میلیارد نفر از مردم توانایی های بالقوه خودشان را روی قطعه کوچکی از زمین بی فایده ای تلف می کنند و خیلی از آن ها هنوز هم گرسنه اند. شورش های غذا هنوز هم در بسیاری از نقاط جهان رایج هستند، نه به خاطر این که غذایی برای مردم وجود ندارد، بلکه به خاطر این که صدها میلیون نفر خیلی ساده قدرت خرید آن را ندارند. پس از چند دهه فرصت برای اثبات

خلاف این موضوع، حکم روشن است: سرمایه داری قادر به تغذیهٔ انسانها در این سیاره نیست. این مسخره هست و این مسأله به پتانسیل تولید انسان ربطی ندارد، بلکه با ساختاری که خود ما به وجود آوردیم مرتبط است.

پیشرفت در تغذیه و علم کشاورزی می تواند به ما اجازه تولید مواد غذایی فراوان، سالم، امن و خوشمزه برای همه را بدهد. بشر می تواند انواع زیادی از مواد غذایی را تولید کند که هم امنیت غذایی علیه آفات، امراض، و تغییرات آب و هوایی در رابطه با تنوع کشاورزی تضمین شود، و هم وعده های غذایی متنوع را حفظ کند. زیر ساخت لازم برای توسعهٔ یک شبکهٔ گسترده از رستوران های عمومی ارائهٔ غذا مقرون به صرفه، خوشمزه و جالب وجود دارد. آشپزی خانگی و غذا خوردن می تواند به فعالیت های اجتماعی آرامش بخش، نه خرجمالی اجباری برای میلیاردها نفر تبدیل شود. به طور خلاصه، دانش، فناوری، و پتانسیل جمعی برای دگرگونی کامل نحوهٔ تغذیهٔ کنونی دنیا وجود دارد. آن چه وجود ندارد، یک ساختار اجتماعی است که راه را به سوی یک رویکرد منطقی و متعادل برای تولید مواد غذایی، توزیع، آماده سازی و مصرف آن باز کند.

بسیاری از مردم می خواهند دربارهٔ معضل مواد غذایی و محیط زیست کاری بکنند. اما تقریباً همه پیشنهادهای روی میز، محدود است به سرهم بندی کردن نظام موجود و یا توسل به حسن نیت ثروتمندان و قدرتمندان. این یک خیال پروری است. در سیستمی که محرک و معرفش تولید کالایی و پول است، آن چه برای سرمایه داران مهم است کیفیت مواد غذایی و یا سلامت انسان نیست، بلکه به حداکثر رساندن سود است. راه حل این قطع رابطه میان آن چه هست و آن چه می تواند باشد، در سرزنش افراد بابت «انتخاب های فردی» یا در تغییر دادن این یا آن جنبه از وضع موجود یافت نمی شود. راه حل این انحراف آشکار در یکی از ضروری ترین اجزای زندگی انسان تنها می تواند از لغو خود نظام نا کارآمد سرمایه داری به وجود بیاید.

۸ مه ۲۰۱۴

تغییرات جوّی و نظام سرمایه داری



پاتریک مارتین / برگردان: آرام نوبخت

انتظار می رود که صدها هزار نفر از مردم در «راهپیمایی مردمی برای آب و هوا» در نیویورک و در سایر مراسم مرتبط در سرتاسر جهان شرکت کنند. حضور مردم در این راهپیمایی ها، به ویژه شمار زیاد جوانان، بیان کننده نگرانی عمومی رو به رشد نسبت به پیامد گرمایش زمین بر محیط زیست جهان است.

شواهد موجود علمی درباره تغییرات جوّی، بسیار قوی و غیرقابل کتمان هستند. هر سال، گزارش های جدیدی از سوی دانشمندان برجسته جهان منتشر می شوند به طور مستند، پیامد سطوح بالای دی اکسید کربن و سایر گازهای گلخانه ای را بر محیط زیست نشان می دهند و در عین حال هشدار می دهند که اقدام فوری برای جلوگیری از بروز یک فاجعه، ضروری است. پیش از این، پیامدهای تغییرات جوّی را می توان در افزایش موارد رویدادهای مهم آب و هوایی، از جمله بروز خشکسالی ها، سیل ها، طوفان های مرگبار و سایر بلایا مشاهده کرد.

با این حال اختلاف روشنی میان وخامت وضعیت از یک سو و فقدان هرگونه پاسخ قابل توجه از سوی دستگاه سیاسی از سوی دیگر به چشم می خورد. این اختلاف، محصول این امر مسلم است که حلّ مسأله تغییرات جوّی و سایر مشکلات زیست محیطی در چهارچوب نظام دولت-ملت سرمایه داری ناممکن است.

به همین دلیل چشم اندازی که حول آن «راهپیمایی مردمی برای آب و هوا» سازمان یافته است، هیچ راهی برای پیش روی مطرح نمی کند. درخواست از سازمان ملل، حکومت های قدرت های مهم جهانی، پرزیدنت اوباما، میلیاردهایی که حمایت مالی از بسیاری سازمان های زیست محیطی را به عهده می گیرند، و تمامی تلاش هایی از این دست، راه به جایی نخواهند برد.

از منظر علم و تکنولوژی، چهارچوب یک سیاست برای برخورد با تغییرات جوّی روشن است. حذف تدریجی سوخت های فسیلی، به عنوان مثال، و جایگزینی آن ها با منابع تجدیدپذیر انرژی، می توانست از طریق یک برنامه کار جمعی هماهنگ شده در مقیاس جهانی صورت پذیرد.

هرگونه طرح پیشنهادی جدّی برای درمان پیامدهای تغییرات جوّی، و همین طور متوقف و معکوس کردن گرمایش زمین، با دو مانع شکست ناپذیر برخورد می کند: مالکیت خصوصی بر ابزار تولید به دست مشتی میلیاردی سرمایه دار، و تقسیم جهان به دولت-ملت های سرمایه داری رقیب.

ابشرکت های غول پیکر و بانک ها به عنوان حاکمین واقعی جهان، نماینده منافع یک اقلیت ناچیز از بشریت هستند- در وهله نخست، تقریباً ۲ هزار میلیاردی که یک اشرافیت مالی جهانی را شکل می دهند و به مراتب درنده خوتر، خودخواه تر و مرتجع تر از اشرافیت فرانسه تا پیش از ۱۷۸۹ یا زمینداران و سرمایه داران تزاری تا پیش از ۱۹۱۷ هستند.

چند ده شرکت انرژی، منابع گازی و نفتی جهانی را در انحصار خود دارند و هرگونه کاهش وابستگی به سوخت های فسیلی را تهدیدی در برابر سودهای نجومی خود می دانند. این شرکت ها در عوض به طور تنگاتنگی به بانک ها و مؤسسات مالی مهم مرتبط هستند.

نظام سرمایه داری متشکل از دولت-ملت ها به همین ترتیب مانعی نفوذناپذیر در برابر سیاست گذاری عقلایی درباره تغییرات جوّی و سایر مسائل زیست محیطی به شمار می روند، سیاست گذاری هایی که به اجبار باید در سطح جهانی صورت گیرند. هر یک از قدرت های درگیر در مذاکرات تغییرات جوّی- ایالات متحده امریکا،

اتحادیه اروپا، چین، روسیه، و کشورهای عضو اوپک- از زاویه منافع طبقه حاکم خود به مسائل نگاه می کنند و نه از زاویه نجات بشریت.

طبقه حاکم امریکا با طفره رفتن از پایبندی به «توافق توکیو» و برهم زدن گفتگوهای «کپنهاگ»، «کانکون» و «دوربان»، ارتجاعی ترین نقش را ایفا می کند. حکومت اوباما، پس از روی کار آمدن با وعده های اتخاذ تمهیداتی در قبال گرمایش جهانی، با وظیفه شناسی تمام به عنوان بازوی نخبگان مالی و شرکت ها و سازوبرگ نظامی-اطلاعاتی عمل کرده است. ضدیت حزب دمکرات با هرگونه اقدام قابل توجه در برابر مشکلات زیست محیطی، کم تر از آن دسته کسانی نیست که گرمایش زمین را به کل رد می کنند.

نقش واقعی حکومت اوباما، در دو اقدام طی همین هفته خلاصه و جمع بندی شد. روز سه شنبه، «آژانس محافظت از محیط زیست» در تلاشی بی شرمانه برای راضی کردن انحصارهای انرژی، استانداردهای جدید انتشار گاز کربن نیروگاه های امریکا را تا بعد از انتخابات ۴ نوامبر به تعویق انداخت. روز پنج شنبه، کنگره امریکا نهایتاً طرح های اوباما را برای سرمایه گذاری ۵۰۰ میلیارد دلار بر روی نیروهای «شورشی» حامی امپریالیسم در سوریه -به عنوان بخشی از حرکت امریکا به سوی یک جنگ گسترده تر در خاورمیانه- تصویب کرد.

«حزب برابری سوسیالیستی» (SEP) هشدار می دهد که بدون گسست از امپریالیسم امریکا و جهان، و بدون اعلام جنگ آشکار با خود نظام سرمایه داری حتی یک گام هم نمی توان در مبارزه علیه تغییرات جوئی به جلو برداشت. تنها بسیج مستقل کارگران جهان بر مبنای یک برنامه سوسیالیستی یک راه پیشروی را نشان می دهد.

در این بستر است که ما ادعاهایی را که توسعه اقتصادی به طور اعم، و ظاهراً بالا بودن بیش از حد استانداردهای زندگی کارگران یا مازاد جمعیت را تهدیدی در برابر محیط زیست می دانند، تماماً رد می کنیم. چنین برداشت هایی که به دوره توماس مالتوس در روزهای نخست سرمایه داری باز می گردند، بیانگر یک کوشش ارتجاعی هستند برای مقصر جلوه دادن نوع بشر بابت مشکلات ناشی از شیوه تولید سرمایه داری.

سوسیالیسم به معنای فراتر رفتن از سرمایه داری است، و نه عقب‌گرد به شکل کوچک‌تر و اولیه‌تر زندگی. کره زمین می‌تواند از عهده یک جمعیت رو به رشد همراه با یک متوسط شاخص زندگی که به مراتب بالاتر از حال حاضر در نظام سرمایه داری است، بر بیاید.

پایه اجتماعی سرنگونی سرمایه داری، طبقه کارگر است. این به معنای اتحادیه‌های کارگری، که بسیاری شان در «راهپیمایی مردمی برای آب و هوا» شرکت می‌کنند، نیست. اتحادیه‌ها مدت‌ها است که دیگر نماینده طبقه کارگر نیستند. آن‌ها اکنون نقش تعیین‌کننده‌ای در انجام یورش بی‌رحمانه به مشاغل و شرایط زیست کارگران را دارند، در حالی که هر آن‌چه در توان دارند برای تقویت حزب دمکرات و نظام سرمایه داری به کار می‌بندند.

اتحادیه‌ها و سازمان‌هایی که به گرد آن‌ها می‌چرخند (نظیر سازمان‌هایی که در اسم «سوسیالیست» هستند) تظاهرات مردم را هم‌چون فرصتی برای تقویت حزب دمکرات و بخت و اقبال آن در انتخابات پیش‌رو می‌بینند.

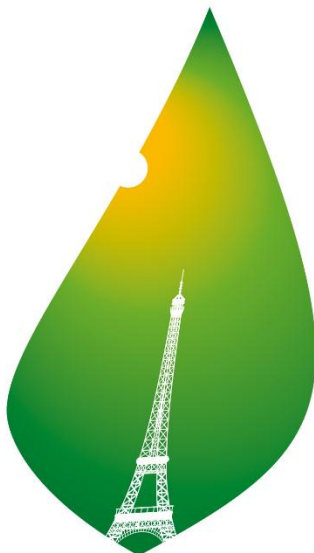
«حزب برابری سوسیالیستی» و همفکران آن در سطح جهانی، برای یک برنامه انقلابی مبارزه می‌کنند، از جمله ملی‌سازی تمامی شرکت‌های و بانک‌های بزرگ مهم تحت کنترل دمکراتیک کارگران. این باید نقطه عزیمت بازسازماندهی عقلایی اقتصاد جهانی برای خدمت به نیازهای توده‌ها- از جمله نیازهای زیست محیطی آن‌ها- و نه سود خصوصی باشد.

دگرگونی باید از خلال یکپارچگی بین‌المللی کارگران تمامی کشورها، الغای مرزهای ملی و نظام دولت-ملت، و ایجاد یک فدراسیون جهانی متشکل از جمهوری‌های سوسیالیستی و در خدمت الغای نابرابری اقتصادی، ایجاد شود

مبارزه برای این برنامه، مستلزم ساختن رهبری سیاسی طبقه کارگر است.

۲۰ سپتامبر ۲۰۱۴

بحران جوئی و امپریالیسم



COP21 • CMP11
PARIS 2015
UN CLIMATE CHANGE CONFERENCE

اندره دیمن / برگردان: آرام نوبخت

نتیجۀ کنفرانس تغییرات جوئی سازمان ملل در سال ۲۰۱۵ که اواخر همین هفته در پاریس به اتمام رسید، چیزی بود که تقریباً از سوی سیاستمداران و مطبوعات سراسر جهان به عنوان پیروزی همکاری بین المللی که بشریت را از لبۀ پرتگاه یک فاجعۀ اکولوژیک دور خواهد کرد، مورد استقبال قرار گرفته است.

«نیویورک تایمز» این نشست را یک «پیشرفت تاریخی» نامید. روزنامۀ بریتانیایی «گاردین» نیز اعلام کرد که نشست مذکور نشان می داد «با دیپلماسی مصمم، هرچند در چهارچوب خطوط قرمز انعطاف ناپذیر دولت های مستقل یک دنده، می توان چه قدر دستاورد داشت».

پرزیدنت اوباما نیز آن را به عنوان «یک توافق پایدار که آلودگی کربن جهانی را کاهش و جهان را در مسیر آینده ای از سطح پایین کربن قرار می دهد»، مورد استقبال قرار داد. او تا جایی پیش رفت که گفت «نشان داده شد که جهان، هم اراده و هم توانایی آن را دارد که عهده دار این چالش شود».

با این حال ارزیابی این توافق روشن می کند که کاملاً خالی از هرگونه محتوا است. این معاهده «برجسته» شامل هیچ چیزی بیش از این وعده عمومی نیست که حکومت ها برای نگه داشتن «افزایش دمای متوسط جهانی در کم تر از ۲ درجه سلسیوس بالای سطوح پیشاصنعتی» تلاش خواهند کرد و سعی می کنند «در اسرع وقت، خود را منطبق با حداکثر مقدار مقرر برای انتشار گازهای گلخانه ای نمایند».

هیچ تمهیدات ویژه ای برای کشورهای تصویب کننده توافق در نظر گرفته نشده است، به استثنای یک درخواست عمومی برای «بلند همت» بودن و دنباله روی از سیاست ها «به منظور دستیابی به هدف این توافق». هیچ هدف مشخصی و هیچ مکانیسم اجرایی در کار نیست و این بدان معنا است که کشورهای امضا کننده معاهده هر آن چه را که می خواهند می توانند انجام دهند.

«جیمز هنسن»، یکی از دانشمندان برجسته حوزه آب و هوا این توافق را یک «شیادی» و «کذب» ارزیابی کرد و گفت: «این ها فقط کلمات بی ارزش هستند. هیچ عملی در کار نیست، همه اش وعده هست».

حتی اگر به شکلی معجزه آسا، همه امضاکنندگان سهم خود را برای دستیابی به هدف اعلام شده انجام دهند، دمای جهانی تا پایان قرن هنوز هم نزدیک به ۲ درجه بالا خواهد رفت، سطحی که هنسن «به شدت خطرناک» می نامد. این امر باعث افزایش سطوح دریا تا چندین متر خواهد شد، وضعیتی که منجر به زیر آب رفتن بسیاری از متروپل های مهم جهان خواهد شد و به «صدها میلیون پناهنده آب و هوایی خواهد انجامید».

در میانه بوی تعفن تمجیدهای رسمی از معاهده جوئی، مضحک ترینش مربوط به رئیس جمهور فرانسه، فرانسوا اولاند بود. اولاند اعلام کرد: «۱۲ دسامبر ۲۰۱۵، یک روز بزرگ برای سیاره ما باقی خواهد ماند. در پاریس، انقلاب های بسیاری طی قرن ها وجود داشته اند. امروز این زیباترین و مسالمت آمیزترین انقلابی است که به تازگی صورت پذیرفته. یک انقلاب بابت تغییرات جوی».

در واقع، آن چه در میان امضاکنندگان برجسته توافق آب و هوایی غالب است، نه «انقلاب مسالمت آمیز»، بلکه ضد انقلاب خشن است، یا آن چه که لنین نشان امپریالیسم نامید: «ارتجاع تا مغز استخوان». ناتوانی از برخورد با خطر عظیم تغییرات جوئی، تجلی یک نظم اجتماعی و اقتصادی ورشکسته است که بشریت را به سرعت به سوی فاجعه پرتاب می کند.

نشست آب و هوایی در شرایطی رخ داد که به دنبال حملات تروریستی پاریس، سه ماه وضعیت فوق العاده اعمال شده بود. در همان حالا که رهبران قدرت های امپریالیستی جهان از یک دیگر تعریف و تمجید می کردند، فعالین زیست محیطی در پاریس تحت بازداشت خانگی بودند و وادار شده بودند که پابند بزنند، در حالی که نه محاکمه شده بودند و نه به جرمی محکوم. تظاهرکنندگان مسالمت آمیز از سوی لباس شخصی ها در خیابان ربنوده می شدند و پلیس های ضد شورش از جهات مختلف با اسپری فلفل و باتون به معترضین حمله می بردند.

طبقات حاکم کلیه قدرت های امپریالیستی به عنوان بخشی از حرکت خود به سوی گسترش جنگ و سرکوب داخلی، به ناسیونالیسم و ارتجاع سیاسی شدت بخشیده اند. قدرت های اروپایی به سیل ورود پناهجویان از جنگ هایی فرقه ای که امریکا و ناتو در خاورمیانه برافروخته اند، با بستن مرزها، ایجاد بازداشتگاه ها و دیپورت های گسترده و در عین حال قانونی کردن احزاب راست افراطی پاسخ داده اند.

در حاشیه های کنفرانس، در میانه عکس گرفتن از سیاستمداران و ستودن صلح و همکاری بین المللی، رهبران قدرت های امپریالیستی طرح هایی را برای تجزیه سوریه تهیه کردند. توافق آب و هوایی به دنبال تصمیم فرانسه، بریتانیا، آلمان و ایالات متحده برای تشدید جنگ نیابتی در سوریه اعلام شد؛ جنگی که نیمی از جمعیت کشور را آواره و صدها هزار تن را کشته است.

با پیشرفت نشست آب و هوایی، امریکا و متحدین غربی آن به تهييجات علیه روسیه ادامه دادند، از جمله توافقی برای پذیرش «موتته نگرو» در ناتو. لهستان درخواست کرد که ناتو به دنبال سقوط جت روسی به دست ترکیه در ماه گذشته، در قلمرو خود سلاح های هسته ای را مستقر کند.

این توافق یک ماه پس از آن می آید که ایالات متحده در چهارچوب برنامه «آزادی دریانوردی»، یک اژدر حامل موشک های هدایت شده را به ۱۲ مایلی قلمروی ادعایی چین فرستاد و به این ترتیب خطر یک رویارویی نظامی تمام عیار را در اقیانوس آرام ایجاد کرد.

در شرایطی که ناسیونالیسم و جنگ افروزی در میان طبقات حاکم جهان غالب است، این ایده که یک توافق بین المللی برای صلح و پیشرفت می تواند به وساطت سازمان ملل به دست آید، ناگفته مضحک است. سازمان ملل، به عنوان ابزار سیاست امپریالیستی، خود اکنون به طور روزمره دور زده می شود، به طوری که قدرت

های اصلی بدون آن که حتی به خود زحمت کسب اجازه از سازمان ملل بدهند، به جنگ ها و تهاجمات دامن می زنند.

ناتوانی جامعه سرمایه داری از هرگونه پیشرفت به سوی جلوگیری یک فاجعه اکولوژیک، تجلی همان تناقضات و تضادهایی است که برآمدن از عهده بحران های مهم پیش روی بشریت را، از جنگ گرفته تا بحران پناهندگی و فقر و نابرابری، ناممکن می سازد. نظم جهانی سرمایه داری متکی بر دولت-ملت های رقیب است که هدف اصلی شان عبارت است از تسهیل غنی شدن الیگارشسی مالی مسلط بر هر کشور.

ابزارهای فنی متوقف و معکوس تغییرات جوئی وجود دارد. مشکل موجود نه فنی، که سیاسی و اجتماعی است. ذخایر وسیع که برای ثروتمند کردن الیگارشسی های میلیارد جهانی و تسلیحات و خشونت نظامی تلف می شوند، باید سلب مالکیت و برای رفع نیازهای اجتماعی بهره برداری شوند. توقف تغییرات جوئی، وابسته به برنامه ریزی عقلایی و علمی در سطح بین المللی است. این مستلزم پایان دادن به تابعیت نیازهای اجتماعی از سود خصوصی و تقسیم جهان مابین دولت-ملت های رقیب است.

این به معنای سرنگونی نظم اجتماعی موجود و جایگزینی آن با یک جامعه سوسیالیستی است. تنها طبقه کارگر، تنها نیروهای اجتماعی حقیقتاً جهانی، قادر به انجام یک وظیفه جهانی و تاریخی است؛ وظیفه ای که موجودیت آتی تمدن بشر به آن وابسته است.

۱۶ دسامبر ۲۰۱۵

آیا حیوانات هم حقوق دارند؟



آدام بیوئیک / برگردان: آرام نوبخت

پایه این بحث که چرا نباید نسبت به حیوانات بی‌رحم بود این است که چنین چیزی به طور کلی به نفع انسان‌ها نیست، و نه این تئوری که حیوانات هم از حقوق طبیعی تغییرناپذیر برخوردارند. منتها نظام سود، مانع از تحقق آن چیزی می‌شود که به طور کلی به نفع انسان‌ها است.

پاسخ کوتاه به سؤال بالا این است که خیر. منتها انسان‌ها هم فاقد چنین حقوقی هستند.

این برداشت که انسان‌ها حقوق لایتغیری دارند که از «وضع طبیعی» به ارث برده‌اند - وضعیتی که گویا پیش از «قرارداد اجتماعی» برای برپا کردن جامعه سازمان یافته، وجود داشته - مهمل است. انسان‌ها همیشه حیواناتی اجتماعی بوده‌اند. اگر نبودیم، نمی‌توانستیم انسان باشیم، چرا که خصوصیات اصلی متمایزکننده ما از سایر حیوانات - ابزارسازی، تفکر انتزاعی و قوه ناطقه - تنها در جامعه و از طریق جامعه بود که می‌توانست تکامل پیدا کند و کرد.

این باور که انسان‌ها زمانی موجوداتی منفرد بودند که بعدها گردهم آمدند و جامعه را برپا کردند، منطقیاً مضحک است. چه طور انسان‌ها می‌توانستند در موقعیت مذاکره برای یک «قرارداد اجتماعی» باشند، در صورتی که ابتدا توانایی تفکر انتزاعی و صحبت را (که لازمه اش این است انسان‌ها قبلاً خود در جامعه زندگی کرده باشند) تکامل نداده باشند؟ اما این تئوری در دوره ای شکل گرفت (قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی) که هنوز

مفهوم تکامل ناشناخته بود و تقریباً همه بر این اعتقاد بودند که یک خدای قادر مطلق انسان ها را به تکامل ترین شکل شان خلق کرده است.

انقلاب و حقوق انسان

در هر حال این تئوری نقش مهمی در تاریخ ایفا کرد. این تئوری، ایدئولوژی طبقهٔ نوظهور تجار سرمایه داری بود که در مبارزه شان علیه حاکمیت استبدادی پادشاهان و اشراف به کار گرفته شد؛ به این معنا که: اگر انسان ها حقوقی ذاتی دارند که پیش از جامعه و دولت وجود داشته، و در واقع هدف جامعه و دولت صیانت از این حقوق بوده، اما دولت به این حقوق انسانی احترام نگذاشته است، پس انسان ها محق هستند که در مقابلش مقاومت و آن را سرنگون کنند و در عوض دولتی را مستقر کنند که ضامن این حقوق باشد. این کاربرد انقلابی آموزهٔ حقوق طبیعی انسان، استفادهٔ تبلیغاتی خوبی برای کسانی داشت که به سرمشق انقلاب امریکا در سال ۱۷۷۶ و انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹ بدل شدند.

همین جنبهٔ تئوری حقوق طبیعی است که مخالفین برخورد بی رحمانه با حیوانات را جذب خود کرده است. این تئوری که حیوانات هم حقوق تغییرناپذیری دارند که باید مورد احترام قرار گیرد، توجیهی است برای کمپین های آن ها، از جمله نافرمانی مدنی و در برخی موارد حتی خشونت و تروریسم. اما تئوری حقوق طبیعی حیوانات حتی مضحک تر از تئوری ای است که انسان ها را صاحب حقوق طبیعی می داند.

حیوانات البته در یک «وضع طبیعی» وجود دارند و هرچند طبیعت به اندازهٔ افسانهٔ رایج عمومی «خونین در چنگ و دندان» نیست، اما این هم درست است که برخی حیوانات از طریق کشتن و خوردن سایر حیوانات بقا دارند. طبیعت به این شکل تکامل یافته و این جزء لاینفک همهٔ اکوسیستم ها است. پس چه طور می توان گفت که در طبیعت یک حیوان «حق» کشته و خورده نشدن را دارد؟

در واقع اگر «حقوق» از رفتار در طبیعت نتیجه گرفته شوند، می شد گفت که برخی حیوانات «حق» کشتن سایر حیوانات را دارند، و از آن جا که انسان ها هم حیواناتی هستند که همیشه گوشت خوار بوده اند، پس چرا نباید از همین «حق» برای کشتن و خوردن سایر حیوانات برخوردار باشند؟ یا اگر قرار است که از این کار منع شوند، آیا سایر حیوانات هم باید از کشتن دیگر حیوانات منع شوند؟ مثلاً آیا باید خوردن خرگوش را برای روباه ممنوع اعلام کرد؟

اگر انصاف به خرج دهیم می بینیم که اکثر فعالین حقوق حیوانات علاقه ای به این دست نتیجه گیری های فلسفی ندارند که منطقاً از عنوانی که برای خود انتخاب کرده اند استنتاج می شود. پیام ها آن به مراتب ساده تر و ابتدایی تر از این صحبت ها است، و بیش از آن که از آرای «توماس پین» یا «روسو» متأثر باشد، از آن ترانه مشهور «الویس پریسلی» الهام گرفته است که «بی رحم نباش». منتها این پیامی است که منحصرأ خطاب به انسان ها بوده و صرفاً دغدغه رفتار انسان ها نسبت به سایر حیوانات را دارد. در نتیجه معقول این است که طوری صحبت نکنند که گویا حیوانات واقعاً حقوق طبیعی تغییرناپذیری دارند، بلکه تلاش کنند انسان ها را مجاب کنند که بدرفتاری با حیوانات و بی رحم بودن نسبت به آن ها به نفع بشر نیست.

برخی نظریه پردازان حقوق حیوانات چنین رویکردی را به این دلیل رد می کنند که «انسان محور» است و به لحاظ نظری احتمال توجیه بدرفتاری با سایر حیوانات را- در صورتی که بتوان نشان داد که این بدرفتاری به طور کلی به نفع انسان ها است- باز می گذارد. البته که این رویکرد انسان محور است (به همین خاطر ما سوسیالیست، یعنی خواهان بهترین جهان ممکن برای انسان ها هستیم)، اما هیچ دلیلی وجود ندارد که چرا این رویکرد باید به بهای رنج دادن به سایر حیوانات باشد یا در عمل به قساوت نسبت به حیوانات و توجیه آن بیانجامد. با این حال این رویکرد این نتیجه گیری را کنار نمی گذارد که حیوانات می توانند به عنوان خوراک انسان ها پرورش داده و کشته شوند، منتها تا زمانی که با بی رحمی همراه نباشد.

شرایط ظالمانه

این استدلال که بدرفتاری با حیوانات به طور کلی به نفع بشر نیست، با تأکید بر دو نکته زیر است:

نخست این که حیوانات یا دست کم سایر حیوانات مورد بحث (تنها معدودی افراد عجیب و غریب ادعا می کنند که حشرات هم «حقوق» دارند)، شباهت های قابل تشخیصی با ما دارند- آن ها هم همان ساختار پایه ای یک سر، چهار پا، دو چشم، یک بینی، دو گوش و غیره را دارند، و مهم تر این که مانند ما موجوداتی صاحب ادراک هستند، می توانند درد را احساس کنند و آن را نشان بدهند. مدارا کردن با اعمال درد و رنج عامدانه به آن ها، به معنای کم ارزش کردن مخالفت با رنج دادن به انسان ها هم هست و به این ترتیب برای برخی انسان ها رنج دادن عامدانه به دیگران و قسر در رفتن، ساده تر می شود. به طور خلاصه، چنین چیزی به ایجاد یک جهان غیرانسانی تر کمک می کند.

ثانیاً حیواناتی که تحت شرایط بی رحمانه پرورش یافته اند، حیوانات سالمی نیستند، و برای خوردن مناسب نخواهند بود؛ همین موضوع در وهله نخست کل هدف بشر از پرورش دادن آن ها، یعنی تأمین خوارک مغذی برای برخورداری از یک زندگی سالم را به شکست می کشاند.

این ها استدلال هایی قوی هستند که باعث شده برخی سوسیالیست ها گیاهخوار شوند و باقی ما هم تلاش کنیم نسبت به غذایی که می خوریم محتاط باشیم. اما اگر این استدلال ها قوی هستند، پس چرا غالب نمی شوند؟ چرا انسان ها مطابق با بهترین منافع خود عمل نمی کنند و در عوض به بدرفتاری با حیوانات هم چنان ادامه می دهند؟

دلیل آن اساساً این است که ما در جامعه ای زندگی می کنیم که منفعت انسان در کل به هیچ گرفته می شود. ما در یک جامعه طبقاتی زندگی می کنیم که منفعت یک اقلیت مالک و کنترل کننده ابزار تولید غالب است - و منفعت آن ها، به عنوان بازتاب منطق اقتصادی سیستم، چیزی نیست جز افزایش ثروت با کسب سود.

حیوانات مورد سوء رفتار قرار می گیرند، چون منفعت مالی کسانی که پول خود را در تولید تاحداً امکان ارزان گوشت برای حفظ رقابت پذیری سرمایه گذاری کرده اند، چنین ایجاب می کند؛ حتی اگر این مستلزم به کارگیری دامداری صنعتی، مرغ های باتری و پرورش گوساله گوستی در قفس باشد. بخش دیگر طبقه مالک هم منتفع می شود، از این نظر که دیگر مجبور نیست دستمزدهای بالاتر و مزایای دولتی پرداخت کند، چون هرچه هزینه گوستی که کارگران خریداری می کنند کم تر باشد، کارفرمایان نیز به همان اندازه کم تر بابت نیروی کار کارگران یا وسیله معاش آن ها می پردازند.

هیچ شکی در صداقت دامدارانی نیست که می گویند از سرنوشت گوساله هایشان پس از فروش خوشحال نیستند، منتها آن ها گزینه دیگری ندارند، چرا که باید گذران زندگی کنند و این بازاری برای محصولات شان ایجاد می کند که بتوانند گلیم شان را از آب بیرون بکشند. بنابراین مسأله بر سر بدسیرت بودن آن ها نیست، بلکه مسأله آن چیزی است که نظام اقتصادی تولید برای فروش در سطح بازار با نگاه به کسب سود، آنان را وادار به انجامش می کند.

نظام سود

نظام سود است که مشکل محسوب می شود. این نظام به تصمیم گیرندگان اقتصادی فشار می آورد که یا ارزان ترین روش های تولید را انتخاب کنند، یا به کل از حرفه شان بیرون رانده شوند. اگر در حوزه تولید گوشت و همین طور سایر حوزه ها منفعت عمومی انسان ها لحاظ شود، در آن صورت نظام سود باید رخت بربندد. این نظام می بایست با یک نظام تولید برای مصرف جایگزین شود که تنها می تواند بر مبنای مالکیت اشتراکی و کنترل دمکراتیک منابع مولد از سوی کل جامعه وجود داشته باشد.

در یک نظام حقیقتاً سوسیالیستی از این نوع، می توان انتظار داشت که بی رحمی نسبت به حیوانات پایان بیابد، چرا که دیگر پایه ای برای وقوع آن وجود نخواهد داشت. پایان دادن به ستم و استثمار انسان به دست انسان - و همین طور برخورد بی رحمانه سربازان، پلیس و نگهبانان به عنوان سیاست دولتی - موجب خواهد شد که تحمل پذیری انسان ها در قبال اعمال ستم به سایر حیوانات پایین تر بیاید.

مسئله گیاهخواران آزاد خواهند بود که بحث های خود را تبلیغ کنند، افراد جدیدی را متقاعد کنند و رژیم های غذایی را به انتخاب خود دنبال کنند، اما اکثر انسان ها مشخصاً به همان صورت به خوردن گوشت ادامه می دهند که نوع بشر همواره کرده است. انسان با ظرفیت خوردن گوشت و همین طور سبزیجات و میوجات تکامل یافتند؛ از زاویه اکولوژیکی، به دست آوردن برخی مواد غذایی ما (که نهایتاً انرژی خورشیدی ذخیره شده هستند) به شکل گوشت - به خصوص در زمستان که سبزیجات محلی و تازه در دسترس نیستند - یا به شکل حیوانات (نظیر جوجه، گوسفند و خوک) که قادر به تغذیه گیاهان و پس مانده هایی هستند که ما نمی توانیم بخوریم، قابل درک است.

بنابراین حیوانات به عنوان غذا پرورش خواهند یافت، اما مطلقاً هیچ فشاری برای استفاده از روش های پرورش و سلاخی که آن ها را زجر بدهد در کار نخواهد بود. حاکمیت مطلق بازار و رقابت پذیری، از میان خواهد رفت، و ما آزاد خواهیم بود که از بهینه ترین روش های تولید گوشت با بهترین کیفیت استفاده کنیم که این خود مستلزم برخورد انسانی با حیوانات است.

مه ۱۹۹۵

<http://www.worldsocialism.org/spgb/socialist-standard/1990s/1995/no-1088-april-1995/do-animals-have-rights>

سرمایه داری، سوسیالیسم و محیط زیست



کوبین نانس / برگردان: آرمان پویان

کشورهایی نظیر چین و هند، با ۲,۵ میلیارد نفر و یا به عبارتی ۴۰٪ جمعیت جهان، به سرعت در حال صنعتی شدن می باشند. اما این که صنعتی شدن بر چه مبنایی صورت می گیرد- همگام و هماهنگ با محیط زیست و یا با گسترش و ادامه بحران زیست محیطی فعلی- مسأله ایست که تنها می تواند از سوی کارگران و فقرای این کشورها و مابقی دنیا پاسخی قطعی داده شود. اگر روند صنعتی شدن بر پایه سرمایه داری است، که غالباً در هر سه ماهه مالی اندازه گیری می شود و نه در هر نسل، نتیجه پیشاپیش معلوم خواهد بود: قحطی، هوای غیر قابل استنشام، به زیر آب رفتن سواحل بر اثر ذوب یخ های قطبی و بیماری هایی که سابقاً ناشناخته بوده اند، مثل مالاریا در پنسیلوانیا! و اما علت تمامی این ها: سرمایه داری.

بسیاری از افراد دست راستی، "حمایت از حفظ محیط زیست" (*Environmentalism*) را به باد انتقاد می گیرند و می گویند که اصولاً اشاره به مشکلات مزبور، اقتصاد را از رونق می اندازد. یعنی، اگر کارخانجات

مجبور باشند حجم آلودگی ای را که ایجاد می کنند، تحت کنترل درآورند، آن گاه تولید صنعتی کاهش خواهد یافت. هرچند، برخی بنگاه های سرمایه داری با رفتن به سراغ تولید به اصطلاح "سبز" هم اکنون سودهای عظیمی به جیب می زنند.

به هر حال، این "سبز کردن" اقتصاد در بسیاری موارد گمراه کننده است؛ مثال صنعت نفت را در نظر بگیرید، که در آن به جای سرمایه گذاری روی تکنولوژی های واقعاً سازگار با محیط زیست، ابرشرکت هایی مثل بریتیش پترولیم (BP) و اکسان (Exxon)، روی اتانول سرمایه گذاری می کنند، به همین منظور قسمت های بزرگی از زمین های زیرکشت را خریداری می کنند تا محصولاتی را برای تبدیل به نوعی از بنزین به عمل آورند. همین موضوع، بر محیط زیست اثری بد، اگر نگوییم وخیم، خواهد داشت. چقدر نوآوری! تصمیمات ابرشرکت هایی مانند اکسان بر اساس یک سری نیازهای لحظه ای است، مثلاً نیاز به "سبز" شدن و جلوگیری از خوردن برچسب "شرکت نفتی بزرگ". حالا این که خریدن کشتزار برای تولید اتانول موجب افزایش قیمت مواد غذایی می شود، دیگر اهمیتی ندارد.

اخیراً صحبت های زیادی در مورد اتومبیل های الکتریکی و هیدروژنی شنیده می شوند. چنین ماشین هایی می توانند تکنولوژی های شگفت آوری باشند که قادرند وابستگی ما به سوخت های فسیلی را کاهش دهند، اما متأسفانه، در نظام سرمایه داری، تا زمانی که دیگر سوخت فسیلی زیادی باقی نمانده باشد، ما هم چنان به سوخت های فسیلی وابسته خواهیم ماند. در ضمن، راه حل های کنونی هم کفایت نمی کنند.

اتومبیل های الکتریکی نمی توانند پاسخی بلندمدت به مسأله مذکور باشند. شما برای شارژ اتومبیل باید آن را به منبعی وصل کنید، این منبع انرژی هم باید از جایی تأمین شود. در حال حاضر، این انرژی احتمالاً از سوختن سوخت های فسیلی در نیروگاه ها به دست می آید. در ضمن، اگرچه اتومبیل شما مستقیماً کربن را در هوا آزاد نمی کند، اما نیروگاه هایی که انرژی لازم برای اتومبیل شما را تهیه می کنند، این کار را انجام می دهند. به همین ترتیب، دورنمای "ماشین های هیدروژنی" در نظام سرمایه داری هم چندان امیدوار کننده نخواهد بود.

برای گسترش اتومبیل های هیدروژنی، به طرح و برنامه عظیمی نیاز است که کارخانجات را برای "تولیدات سبز" از نو تجهیز کند و ضمناً، در کنار آن، برنامه ای برای تجهیز مجدد ایستگاه های سوخت سراسر کشور لازم است تا این ایستگاه ها با اتومبیل های جدید تطبیق پیدا کند. به علاوه، ما نیاز داریم که دسترسی به

حمل و نقل عمومی امن، کارا و ارزان را به میزان قابل توجهی بالا ببریم. چنین برنامه عظیمی، تنها از طریق یک طرح هماهنگ و دربرگیرنده تمامی بخش های کلیدی اقتصاد است که می تواند به سهولت صورت پذیرد. در شرایط فعلی، ما ده ها میلیون نفر از مردمی را داریم که بیکارند، با اقتصادی سروکار داریم که تا انتها در زباله فرورفته است و وابستگی به سوخت های فسیلی هم در جای خود باقیست. با این وجود، مداوماً به ما گفته می شود که سرمایه داری "خودش را متعادل" می کند. هرچند، در واقع سرمایه داری این کار را خواهد کرد، ولی تنها به بهای فلاکت اکثریت عظیم ساکنین این کره خاکی. من هم به شخصه نیویورک سیتی را دوست دارم، اما اگر ما توسعه اقتصادی خود را با محیط زیست هماهنگ نکنیم، بعید نیست که این منطقه در دو دهه آینده زیر آب برود.

تنها تحت اقتصاد سوسیالیستی با برنامه ریزی دموکراتیک است که ما برای سازماندهی اقتصاد به موازات تغییر در نیازهایمان، دستمان باز خواهد بود. در صورت وجود چنین سیستمی، ما با چند میلیون کارگر بیکار رو به رو نبودیم، چرا که می توانستیم به سادگی آن ها را برای ساخت، راه اندازی و تعمیر صفحات خورشیدی یا توربین های بادی یا ساخت تأسیساتی با نیروی هیدرو-الکتریکی و بسیاری دیگر از تکنولوژی های واقعاً "سبز" آماده و تربیت کنیم.

می توانستیم عالی ترین و درخشان ترین افکارمان را در عمل به کار گیریم، اما نه در راه توسعه تکنولوژی های مخرب به سود یک اقلیت، بلکه برای اکتشاف تکنولوژی هایی نظیر همجوشی هسته ای، که با شکاف هسته ای رایج متفاوت است. بدین ترتیب به طور بالقوه می توانستیم منبع نامحدود، امن و ارزانی از نیرو را برای نسل های آتی تأمین نماییم. یا می توانستیم به صنایع در حال ورشکستگی اتومبیل نگاه کنیم و به سادگی، از طریق یک برنامه جهانی برای تولید، این صنایع را برای تولید اتومبیل های هیدروژنی از نو تجهیز کرده و حمل و نقل عمومی را وسیعاً گسترش دهیم. ما هم چنین می توانستیم صنایع ساختمانی را برای ساخت منازل سازمان دهیم که دارای عایق بندی بهتری بوده و به همین جهت می شود با صرف سوخت کمتری خودمان را گرم کنیم. اما با وجود سیستم سرمایه داری، چنین کارهایی هرگز صورت نخواهد گرفت. برای آینده بشریت و کره زمین، ما به سوسیالیسم نیازمندیم؛ به همین سادگی.

<http://www.marxist.com/capitalism-socialism-environment.htm>